

## نقد و تحليل چند نکته از تاريخ فرهنگ

(افغانستان در پنج قرن اخير)

(بخش پنجم و آخر)

### آيا فرهنگ نسبت به پشتونها تعصب داشت؟

#### فرهنگ و شيوه استفاده او از منابع در مورد شاه محمود هوتكي :

ترديدی نیست که هیچ تألیفی بی نقص نیست ولو مؤلف آن دارای تبحر علمی و شهرت جهانی باشد، و این یک روند معمولی و عادی در تمام جوامع انسانی است. بخصوص اگر این کمی و کاستی ها عمدی نباشد، و دلیل آن عدم دسترسی به اسناد و مدارک تاریخی و بازیافته های باستان شناسی در هنگام نگارش اثر باشد، قابل تشویش نیست ، ولی اگر مؤرخ با وجود دسترسی به مدارک تاریخی از ضبط و بیان نکات سودمند و آموزنده در باره حادثه ای یا شخصی یا قوم و فرقه ای ( که احیاناً خوشش نمی آمده) خود داری کرده باشد، و یا ضمن شرح مسایل تاریخی، در لابلای کلمات و جملات خود نکاتی را گنجانیده باشد که در آینده از آن خطری به بافت و ساختار جامعه متصور باشد، قابل گذشت نی بلکه لایق تقبیح است، زیرا در واقع در حق نسل های آینده و در حق تاریخ کشور گناهی هم وزن خیانت انجام داده است.

در سطور ذیل نمونه بی از شیوه استفاده از منابع موجود در دسترس فرهنگ را به ارتباط شاه محمود هوتکی، فاتح اصفهان نقل میکنم تا دیده شود که آیا در حذف یا اضافه کردن جملاتی از سخنان یک شاهد عینی از وضعیت شاه محمود و عساکر افغانی اصفهان، پای تعصبی در میان بوده است یا خیر؟

بنابر گزارش محقق خیرمحمدخیرخواه ( مترجم کتاب خاطرات سیاح مسیحی) [کروسینسکی

J. T. Krusinske]، کشیش لهستانی، مدت ۲۰ سال را در اصفهان گذشتانده بود، و در ایام محاصره اصفهان شاهد اوضاع دلخراش مردم شهر بوده و پس از فتح آن بوسیله شاه محمود، چندین بار فرصت دیدار با شاه محمود هوتکی برایش میسر گردیده است. او تصویری از وضعیت مردم اصفهان در هنگام محاصره اینطور بدست میدهد:

«بعد از سه ماه در شهر اصفهان گوشت خر و شتر فروخته می شد و آنقدر نکشید که حماری (خر) به پنجاه تومان داد و ستد می کردند، بعد آنهم پیدا نشد. بنای خوردن سگ و گربه نهادند. در عرض چهار ماه مردم بنای خوردن گوشت انسان نهادند، پنج قصاب به این امر مشغول بودند. مرده تازه را دیدم که رانهایش را بریده می خوردند. چون اهالی شهر اصفهان را عادت نبود که آنوقه سالیانه در خانه های خود جمع نمایند و همه از بازار ملزومات خود را یوم به یوم خریداری می نمودند و ابدأ فکر

محاصره به خاطر نمی‌آوردند. آخر کار بجای رسید که پوست درختان را به وزن دارچینی می‌فروختند و در هاون کرده می‌کوفتند و پوست کفش کهنه را جمع کرده می‌جوشاندند و آب آن را می‌خوردند و مردمان در کوچه‌ها و گذرها افتاده جان می‌دادند. دختران باکره و زنان بی صاحب که آفتاب بر سرشان نمی‌تافت، لعل و جواهر و زیور خود را بر سر نهاده فریاد می‌زدند و جان می‌دادند و کسی پروای دفن مردگان را نداشت و شهر از لاشه ایسشان پرشد...»<sup>۱</sup>

در هر حال لشکرکشی‌های غارتگرانه یا انتقام جویانه همواره دمار از روزگار مردم فقیر و کم‌توان کشیده و توانگران کم‌تراز گرسنگی رنج دیده‌اند. اصفهان در اواخر ماه اکتوبر آخرین نفس‌های خود را می‌کشد.

بگفته شاه‌دان عینی که لکه‌هات چشم‌دید آنها را ضبط کرده «سربازانی که در پایان ایام محاصره (۲۳ اکتوبر) به حفاظت حصارها گماشته شده بودند، بیش‌تر زبندگی داشتند بجای استقرار در این مواضع در بیمارستان به سر برند.»<sup>۲</sup>

سرانجام پس از شش ماه محاصره پایتخت بر اثر قحطی و گرسنگی و مرگ و میر از بیمارهای عفونی، شاه سلطانه‌سین مجبور شد از تخت سلطنت فرود آید و خود شخصاً به اردوی دشمن رفته و سرنوشت حیات و سلطنت خود را در پای قدرت محمود افغان بگذارد. «پادشاه قوی شوکت ایران ساعت [روز] ۱۲ آذر / ۲۳ اکتوبر بدون هیچ‌گونه جلال و جبروت و شکوه سلطنتی از قصر خود سوار شد. او همچون فردی بینوا و پریشان لباس بتن داشت و از آنجا که آشفتگی خاطر از سر و روی ملازمتش می‌بارید، چنین می‌نمود که مراسم تشییع رسمی آن اعحضرت انجام می‌گیرد.»<sup>۳</sup>

در ۲۶ اکتوبر موکب شاه محمود با شکوه و جلال خاص از فرح‌آباد حرکت کرد و به اصفهان وارد شد. سربازان افغانی پس از آنکه مراسم ورود رسمی به قصر سلطنتی پایان یافت با صدای بس بلند فریاد «الله اکبر» کشیدند و محمود پس از عبور از دروازه قصر به تالار بار یافت و برآورنگ سلطنت جلوس نمود. بزرگان و وزیران مسنول شاه سلطان حسین مخلوع سوگند وفاداری و احترام به شاه محمود بجا آوردند. و بدینگونه دوره فرمانروایی افغانها در ایران آغاز شد.

کروسنپسکی می‌گوید: شاه محمود (سلطنت از ۱۷۲۲-۱۷۲۵ م)، در آغاز شخص با نشاط و معتدل بود و یکی از کارهای نخستین او در مسند پادشاهی ایران، عمل انسانی وی در حمل آذوقه برای مردم قحطی زده اصفهان بود. در ماه‌های اول سلطنت خود با میانه روی که مایه‌ی اعجاب ایرانیان شده بود، فرمانروایی می‌کرد. شاه محمود آنانی را که نسبت به شاه و وطن خود خیانت ورزیده بودند و عمل جاسوسی به نفع افغانها انجام داده بودند، یا اعدام نمود یا زندانی ساخت و درس درستی به خانان داد. او علناً می‌گفت از کسانی که به شاه و دولت خود خیانت ورزیده‌اند، نمی‌توان چشم

<sup>۱</sup> - تاریخ سیاح مسیحی، تحشیه و تعلیق خیر محمد خیرخواه، کابل ۱۳۶۳ ش، ص ۴۲

<sup>۲</sup> - لکه‌هات، انقراض سلسله صفویه، ترجمه عماد، تهران ۱۳۶۴، ص ۱۸۷، ۱۹۵

<sup>۳</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، صص ۳۹۱-۳۹۲

نیکی داشت و در صورت اقتضای فرصت در مورد وی نیز راه خیانت پیش خواهند گرفت.<sup>۴</sup>

کروسینسکی تصویری از سیمای شاه محمود و برنامه های روزانه اش را اینگونه بدست می‌دهد:

«او مردی بود میانه قد، چهارشانه، دارای چهره عریض و بینی پست، چشمان تیز، نگاه تند و نافذ، گردن کوتاه و ریش سرخ کوسه. او هر روز صبح با زورمندترین افسران اردویش کشتی می‌گرفت و بقیه روز را به ورزش‌های که بالاخص بر جسم وی سختی و قوت می‌بخشید می‌پرداخت. روزانه پنج گوسفند با پای بسته نزد وی حاضر می‌کردند تا او آنها را با شمشیر خود دو نیم می‌کرد. او در پرتاب کردن نیزه‌های کوتاه بسیار ماهر بود و هرگز هدفی را که نشانه می‌گرفت خطا نمی‌کرد. او در موقع سوار شدن بر اسب، آنچنان جست و چالاک بود که بدون رکاب، با دست چپ از یال اسب می‌گرفت و همینکه دست راست را بر پشت اسب می‌گذاشت. در خانه زین سوار بود. او بسیار کم می‌خوابید و هنگام لشکرکشی هرگز بر بستر نمی‌آرمید. شب‌ها، شخصاً از پاسباتان خبر می‌گرفت و در اصفهان به گشت می‌پرداخت. در غذا خوردن میانه رو بود و به هر چه دست می‌یافت قناعت داشت، شراب نمی‌نوشید و بجز با زوجه خود، دختر شاه سلطان حسین که از او یک پسر داشت با هیچ زنی همبستر نشد. شاه محمود بر خلاف شاه حسین [صفوی] که تن آسا و عیاش و مهربان بود، فعال و پرطاقت بود و در قصاص و تعزیر احدی پیشش شفاعت کرده نمی‌توانست و التماس را نمی‌پذیرفت و حکم شرعی را نافذ میکرد و درحق دشمن خود بسیار قهار بود. در جنگ‌ها، پیش روی سپاه خود قرار می‌گرفت.»<sup>۵</sup>

در مورد روحیه جنگجویان افغانی کروسینسکی می‌گوید: «جنگ و قتال عادت افغانهاست. درجنگ و کارزار کسی نمی‌تواند از دشمن رو گرداند هرکه بر گردد بی امان به قتلش پردازند. درمحاصره اصفهان من نزدیک پل عباس‌آباد تماشای جنگ می‌کردم. یکی از افغانه را دیدم که دست راستش را افکنده بودند، به عقب صف آمده و محافظان به گمان اینکه از جنگ گریخته است، می‌خواستند او را بکشند. دست افتاده خود را بنمود، باز راضی از برگشتن او نشدند و گفتند: ای نابکار اگر دست راست تو درکارزار افتاده، باید با دست چپ جنگ کنی و اگر دست چپ هم افتاد با دهن جنگ کن و آب دهن بر روی دشمن انداز تا از خدای خود به مزد بزرگ رسی... اگر شمشیر، کمان، تفنگ و غیره اسلحه افغانان بزمین افتد برای گرفتن آن از اسب به زیر نمی‌آیند. از بسکه در اسب سواری چابک می‌باشند از روی اسب خم شده از زمین برمی‌دارند. هر شهر و بلدی را که می‌گرفتند اگر از اهالی آن شهر می‌دیدند که طبقی از جواهر و زر بر سر نهاده می‌رود، از لشکر و توابع یکنفر که آنجا بودند نمی‌گذارند که ذره بی به او اذیت رسانند. به بیع و شرای اسیر رغبت ندارند. و اسیر را بعد از مدتی آزاد می‌کنند و

<sup>۴</sup> - لکهارت، همان اثر، ۲۲۱، تاریخ سیاح مسیحی ص ۶۳، سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی، به کوشش سیدجواد طباطبائی، چاپ تهران ص ۶۳

<sup>۵</sup> - تاریخ سیاح مسیحی، تحشیه و تعلیق فقیر محمدخیرخواه، کابل ۱۳۶۳ ش، ص ۶۳

بسیار کسان را که در جنگ گرفتار کردند، بخود اولاد کردند و بچشم فرزند نگر بستند. در امور توکل دارند، تن پرور نیستند، به گندم برشته اوقات می‌گذرانند. عادت به الوان اطعمه نکرده‌اند. روده گوسفند را پر آب کرده بر کمر می‌پیچند و در وقت حاجت استعمال می‌نمایند. در طعام تکلیف نمی‌دارند. نان و سایر خورش‌ها را بر روی زمین گذاشته می‌خورند و به غیر از آب چیزی نمی‌خورند. از اعلی و ادنا شال و کرباس‌های رنگارنگ دارند که خود را از آفتاب و اسحله خود را از باران نگاه می‌دارند. لباس گشاد و بلند [دراز] می‌پوشند و زن‌های ایشان بی نقاب در کوچه‌ها می‌خرامند و بسیار مقبول در میان آنهاست که چون آفتاب بی حجاب می‌روند، در گوش‌های خود از بلور و مدنگ گوشوار کنند.<sup>۶</sup>

از گزارش کروسینسکی معلوم می‌شود که افغانها مردمانی ساده و کم توقع اما سخت جنگجو و دلیر و با انضباط بودند و برای پیروزی خود تا سرحد مرگ می‌رزمیدند.

در گزارش کروسینسکی آمده است که: «یکی از عواملی که در پیروزی افغانها سهم عمده داشت، انضباط سپاهیان بود. شاید در هیچ جای دیگری سرداران از چنین اقتداری برخوردار نیستند و از آنان فرمان برده نمی‌شود.»<sup>۷</sup>

تا اینجا مطالبی که از چشم دید یک شاهد عینی و غیرافغانی (کروسینسکی) خواندیم، نشان می‌دهد که شاه محمود مردی با برنامه بوده، به ورزش و اسب سواری و کشتی‌گیری و شمشیربازی علاقمندی داشته است. از پرخوری و تن پروری و عیاشی پرهیز میکرده و در نیمه‌های شب از وضعیت پهره داران و مصروفیت نظامیان خود را با خبر میساخته و بدینسان شخص با انضباطی بوده است. در سیاست و برخورد با مردمی که تا دیروز در مقابل شان می‌جنگید، نیز بسیار خشن نبوده است. اینها همه جنبه مثبت این جوان نیرومند و فاتح دلیر افغان است.

اما فرهنگ بنا بر هر دلیلی که بوده بخش‌های مهمی از صفات نیک شاه محمود و سپاه افغانی را در گزارش خود حذف نموده است. او عبارت ذیل را از قول کروسینسکی، با جملات اضافی از طرف خود علاوه نموده که من آن جملات را بر رنگ سرخ نشانی و زیر آنها خط کشیده‌ام:

«او مردی بود میانه قد، چهارشانه، دارای چهره عریض و بینی پست، چشمان تیز، نگاه تند و نافذ، گردن کوتاه و ریش سرخ کوسه، **[تا وقتی که بمرض عصبی یا دماغی مبتلا نشده بود شخصی با نشاط و معتدل بود.]** هر روز صبح با افسران اردویش کشتی می‌گرفت و شبها شخصاً از پاسابانان خبرگیری می‌کرد. شراب نمی‌نوشید و بزنها بجز زن خودش علاقه داشت. در آغاز امر با ایرانیان رفتار خوب داشت و در پهلوی هرافغان یک ایرانی را مقرر کرده بود تا اصول کار را با او بیاموزاند. در نتیجه در چند ماه اول حکومت او اداره کشور نسبت به دوره اخیر صفوی بهتر بود، **[اما بعد از مریضی احوال او بکلی دگرگون گردید و بطوریکه دیدیم با قساوت جنون آمیز نه تنها اتباع ایرانی بلکه دوستان افغانی را هم بطوری رنج‌خاطر ساخت که همه بمرگ او راضی بودند، و شاید خودش هم در این آرزوی دیگران عقب نبود، چنانچه روایت کنند که**

<sup>۶</sup> - خیرخواه، تاریخ سیاح مسیحی، کابل، ص ۱۲-۱۳، سقوط اصفهان بروایت کروسینسکی، سیدجواد طباطبائی، چاپ تهران، ص ۴۶

<sup>۷</sup> - سقوط اصفهان بروایت کروسینسکی، چاپ تهران، ص ۴۶

## شبها ناله میکشید و گوشت بدنش را بدنان میکند، چله نشینی هم او راجان ضعیف ساخته بود که بکالبد متحرکی شباهت داشت. <sup>۸</sup>»

سطوریکه من آنها را برنگ سرخ نشانی و زیر آنها خط کشیده ام، وهریک را در قلاب گرفته ام، در ترجمه دری خاطرات کروسینسکی از قلم فرهنگ دیده نمیشود، بلکه از خود فرهنگ است، زیرا که ماخذ را در ختم گفتار کشیش نشان نداده و دانسته نمیشود که چرا مؤلف از ذکر صفات خوب شاه محمود و سپاهیانش خود داری کرده است. درحالیکه نکات مهمی در مورد، روحیه جنگاوری افغانها و دسپلین و نظم عسکری و سادگی و کم توقعی افراد سپاه، خوراک، پوشاک، زیورات زنان افغان و صورت و سیرت آنان و کرکتر و روش حکومت شاه محمود هوتک و اخلاق و سجایای شاه اشرف هوتک و برخورد انسانی آنان با اسراء و مردم ایران و دیدگاه آنان نسبت به طبقات و گروه‌های اجتماعی و علل موفقیت آنان بر نظام حکومتی صفوی در این اثر ثبت شده است. از قلم انداختن این نکات از سوی مرحوم فرهنگ، نشان میدهد که عمداً نخواستن نکاتی را از قول یک شاهد عینی بیاورد که دلالت بر انضباط و هیبت و صلابت شاه محمود در کنترل و اداره سربازانش میکرد است. ورنه نقل صفات نیکو از روحیه جنگی و دسپلین پذیری سربازان افغانی براهمیت کتابش می افزود و حسن نظر و اعتماد پشتونها را نسبت نوشته های مؤلف بیشتر می ساخت.

بدینسان نکات بسیار مفید و آموزنده ای در خاطرات کروسینسکی بچشم میخورد که درس های خوبی برای نسل های جوان ما شده میتوانند، ولی متأسفانه که در کتاب فرهنگ (افغانستان در پنج قرن اخیر)، آن نکات مهم حذف شده اند. حذف جملات سودمند از قول یک شاهد عینی غیر افغان و غیر مسلمان و اضافه کردن جملات عکس آن صفات از قول دیگران نه تنها با معیارهای استفاده از منابع و ماخذ سازگار نیست، بلکه تعصب و سوء نیت نویسنده را نیز نمایان میکند.

### **نتیجه:**

از آنچه تا کنون گفته آمدیم، بدین نتیجه میرسیم که مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر، از روی تعصب نسبت به پشتونها، سه پیام عمده را به ساکنان غیر پشتون مخابره کرده است: پیام اول، امیر عبدالرحمن خان اقوام پشتون را از جنوب به شمال کشور انتقال داد و زمین ها و ملکیت های اقوام ازبک و تاجیک ساکن در سرحدات با روسیه را از آنها گرفت و به پشتونها بخشید.

پیام دومش اینست که، نام افغانستان یک نام جدید است که برای بار اول در ۱۹۰۱ از سوی انگلیسها در قرارداد اتحاد با ایران برضد افغانستان دیده میشود و قبل از آن کشور ما بنام "خراسان" و "آریانا" نامیده میشد. و به همین دلیل در متون تاریخی قبل از قرن ۱۹ شما اسم و رسمی از افغانستان دیده نمیتوانید.

پیام سومش اینست که، مردم هزاره پیروان فقه جعفری اند و تطبیق احکام فقه حنفی را تعرض بر عقاید و فقه جعفری میدانند و برای تطبیق فقه جعفری در مناطق هزاره نشین، دست به شورش زدند و سرکوبی آنها از جانب دولت برای تطبیق فقه حنفی بود.

و نتایج این هرسه پیام به حال جامعه عقب مانده و اکثراً بیسواد و تاحدی از هم گسسته ما خیلی خطرناک و زیانبار است و تاثیرات سوء آن را پشتونهای شمال هندوکش در استانه سقوط

<sup>۸</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ ۱۳۷۱ مشهد ایران، ج ۱، ص ۹۴

دولت داکتر نجیب الله، و آغاز حاکمیت ربانی و اقتدار دوباره ایتلاف شمال پس از سقوط طالبان ، بصورت فاجعه باری تجربه کردند.

همچنان در فصل های مختلف کتاب فرهنگ میتوان پیامهای ناخوشایندی را یافت که به آدرس اقوام افغانستان فرستاده شده است که مردم ما، تأثیرات مخرب آنرا، با پوست و گوشت خود لمس کرده اند. دشمنان افغانستان بخاطر تأثیرات سوء همین پیامها است که پیوسته به نشر و تکثیر این کتاب پرداخته اند و ممکن است آنرا بطور مجانی در میان مردم صفحات شمال کشور تقسیم و توزیع کنند، در غیر آن نه مردم ما عادت به کتاب خواندن دارند و نه کسی به تاریخ چندان علاقمند است، ورنه کتب تاریخی بهتر و بالاتر از تاریخ فرهنگ از سوی نویسندگان و دانشمندان افغان قبلاً به نشر رسیده است که بسیاری از آنها روی چاپ دوم را ندیده اند. از جمله تاریخ قدیم افغانستان از مرحوم احمد علی کهزاد، کتابهای تاریخی علامه حبیبی، کتابهای عزیزالدین پوپلزانی، تاریخ های مرحوم غبار و علامه فیض محمد کاتب و غیره را میتوان نام برد، اما این کتاب بیشتر از تمام آثار ادبی و تاریخی و سیاسی و هنری در صد سال اخیر در کشور تکثیر شده است. علت آن جز پیام استخوان شکنی میان اقوام ، چه چیز دیگری بوده میتواند که در این کتاب هست و در کتب مرحوم غبار و مرحوم حبیبی و مرحوم کهزاد و مرحوم فیض محمد کاتب نیست؟

پایان

۲۰۱۷ / ۱ / ۲۷